



آموزه ششم: نی نامه



۱- بشنو این نی چون شکایت می‌کند / از جدایی‌ها حکایت می‌کند

قلمرو زبانی: مقصود از جدایی: جدایی روح جزئی (انسان) از روح کل (خدا) است. / چون: چگونه / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سبک عراقی، نوع ادبی: غنایی (رشته انسانی) / «نی» استعاره از مولانا یا نماد هر انسان آگاه و دور مانده از اصل خویش / جانبخشی: حکایت کردن نی / جناس ناهمسان: حکایت، شکایت

بازگردانی: هنگامی که نی بانگ بر می‌آورد و از درد دوری و جدایی خود گله می‌کند به آن گوش فرادار.

پیام: ناله آدمی به خاطر دوری از حق، هجران

گوشزد: هجده بیت نخست مثنوی معنوی به «نی نامه» نام برآورده است.

۲- کز نیستان تا مرا ببریده اند / در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: کز: که از / نیستان: نزار / ببریده اند: جدا کرده اند / نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند / **قلمرو ادبی:** نیستان: استعاره از عالم معنا / «مرد و زن» مجاز از همه هستی و همه موجودات / واج آرای: «ن» / تضاد: مرد، زن / جانبخشی

بازگردانی: از زمانی که مرا از نیستان (عالم معنا) و خاستگاهم جدا کرده اند، همه هستی از سوز و جانگداز من به ناله و زاری درآمده اند.

پیام: اندوه هستی به دلیل جدایی از عالم معنا.

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند / شرحه شرحه: پاره پاره / فراق: جدایی (همآوا ← فراغ: رفاه و آسایش) / اشتیاق: میل قلب به دیدار محبوب؛ در متن درس کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی / **قلمرو ادبی:** سینه: مجاز از شنونده دردمند و درد آشنا / شرحه شرحه شدن دل: کنایه از درد و رنج کشیدن / جناس: شرحه، شرح / واج آرای: «ش» / واژه آرای: «شرحه»

بازگردانی: برای بازگفت درد اشتیاقم، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از یار را آزموده باشد و دلش از درد و داغ جدایی سوخته باشد.

پیام: حال دلشده را فقط دلشده درمی‌یابد. / جستجوی همدرد

**۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / بازجوید روزگار وصل خویش**

قلمرو زبانی: کاو: که او / اصل: ریشه و خاستگاه، سرچشمه / بازجوید: جستجو می‌کند / وصل: پیوند و پیوستگی / **قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان:

اصل، وصل / تلمیح به «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»

بازگردانی: هر کسی از جایگاه و میهن اصلی خویش دور مانده باشد، پیوسته در آرزوی رسیدن به جایگاه اصلی خود است.

پیام: بازگشت به جایگاه اصل.

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: جمعیت: گروه مردم / بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق کند است / خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی

حق شادمان اند. / **قلمرو ادبی:** جناس: نالان، حالان، تضاد: بدحالان، خوش حالان / جفت شدن: کنایه از همراهی و همنشینی / **بدحالان و خوش**

حالان: مجاز از همگان

بازگردانی: من ناله عاشقانه ام را برای همه انسان‌ها سر داده ام و با رهروان کندرو و تندرو همراه گشته ام.

پیام: همراه شدن نی با همگان، انعطاف پذیری نی.

۶- هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظنّ: گمان و پندار / اسرار: ج سرّ (شبه هم‌آوا؛ اصرار: پافشاری) / **قلمرو ادبی:** جناس: ظن، من / واژه آرایبی: من / واج آرایبی «ن»

بازگردانی: هرکس در حد فهم خود و از روی گمان و پندارش با من همراه و یار شود؛ حقیقت حال مرا در نمی‌یابد.

پیام: نهفتن راز از ظاهرینان، نقش ظرفیت وجودی مردم در پی بردن به اسرار.

۷- سِرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: سِرّ: راز / لیک: ولی / را: نشانه دارندگی و مالکیت / **قلمرو ادبی:** «چشم و گوش» مجاز از حواس ظاهری / «نور» نماد شناخت ایزدی

و استعاره از بینشمندی و دانایی / جناس: دور، نور / واژه آرایبی: من / چشم و گوش: تناسب/ ناله نی: منظور آهنگ نی است، جانبخشی

بازگردانی: رازهای من در ناله‌های من نهفته است؛ اما با چشم و گوش و حواس ظاهری نمی‌توان به حقیقت این ناله پی برد.

پیام: لازمه پی بردن به رازهای ایزدی حواس باطنی است. / ظاهر نشانگر باطن است



۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پوشیده، پنهان (هم‌آوا؛ مسطور: نوشته شده) / دید: دیدن، مصدر کوتاه / را: به معنای دارندگی / دستور: اجازه، راهنما، وزیر / **قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: مستور، دستور / قلب و عکس: تن ز جان و جان ز تن (رشته انسانی) / تن، جان: تضاد/ واژه آرایبی: جان، تن/ واج آرایبی: «ن»

بازگردانی: اگرچه جان و تن بسیار به هم نزدیک اند و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست؛ اما هر چشمی توانایی دیدن جان را ندارد.

پیام: نادیدنی بودن روح، لازمه دیدن جان داشتن حواس باطنی است.

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: بانگ: صدای / نای: نی، گلو / «باد» دوم: فعل دعایی، (بود ← بواد ← باد) // **قلمرو ادبی:** تشبیه فشرده: بانگ نای، آتش است / نای: نی، گلو (ایهام) / جناس همسان: «نیست باد» در مصراع نخست و دوم، «نیست» در مصراع نخست فعل و در مصراع دوم صفت است به معنای «نابود»؛ باد در مصراع نخست اسم است و در مصراع دوم فعل دعایی، «ذوقافیتین» (رشته انسانی) // بانگ نای باد نیست: تشبیه؛ وجه شبه: مادی و بی ارزش بودن / آتش دوم: استعاره از عشق یا بانگ عاشقانه نی است. / واژه آرایبی: آتش / باد، آتش: تناسب / تضاد: است، نیست / ایهام تناسب: باد در مصراع دوم با آتش /

بازگردانی: آوازی که از این نی (مولانا) برمی خیزد، آتش عشق است و باد بی ارزش نیست. در وجود هر کس، آتش عشق راه نیافته باشد، نابود گردد.

پیام: ارزشمندی عشق، نابود شدن بی بهرگان از عشق

۱۰- آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو زبانی: کاندر: که در / فتاد: افتاد (بن ماضی: فتاد، بن مضارع: افت) / **قلمرو ادبی:** آتش عشق: اضافه تشبیهی (تشبیه فشرده یا رسا) / نی، می: جناس / واج آرایبی «ش» / واژه آرایبی: عشق، کاندر، است، فتاد / «جوشش عشق»: اضافه استعاری، عشق مانند شرابی است که می‌جوشد / ترصیع (رشته انسانی) / حسن تعلیل: جوشش می به دلیل عشق است.

بازگردانی: سوز و گداز آتش عشق است که ناله نی را اثر گذار کرده است. جوشش و شور خم باده نیز از اثر عشق است.

پیام: عشق در همه هستی جاری است

**۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید**

قلمرو زبانی: حریف: همدم، یار، دوست، همراه (امروزه به معنای رقیب) / یار: دلبر، معشوقه / دریدن: پاره کردن (بن ماضی: درید، بن مضارع: در) / **قلمرو ادبی:** بریدن: کنایه از جدا شدن و دور ماندن / جناس: «پرده» نخست: نت، در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب، پرده دوم پوشش، حجاب / «پرده دریدن» کنایه از رسوا و فاش کردن راز یا حجاب‌های راه را برداشتن / جناس‌واره: برید، درید / ایهام: پرده دریدن (آشکار کردن راز، دیدن دلبر آسمانی)

بازگردانی: نی همدم کسی است که از دلبر خود جدا مانده است. آواز نی، راز عاشقان را آشکار می‌سازد و حجاب‌ها را از مقابل چشم عاشقان برمی‌دارد تا معشوق راستین را ببیند.

پیام: افشاگری نی، همدمی نی با دلشدگان

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ / همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق: پادزهر / دمساز: همراز، همدم، مونس، دردآشنا / مشتاق: دارای اشتیاق، آرزومند / هر دو مصراع پرسش انکاری دارد / **قلمرو ادبی:** همچو نی: تشبیه / متناقض نما: نی زهر و تریاق است / موازنه / واژه آرایی: نی، همچو / جانبخشی

بازگردانی: نی هم زهر است و هم پادزهر. هم دردآفرین است هم درمان بخش. نی، هم همدم نی نواز است و هم مشتاق وصال.

پیام: ویژگی دوگانه نی، نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق

۱۳- نی، حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند

قلمرو زبانی: حدیث: سخن / **قلمرو ادبی:** راه پر خون: کنایه از دشوار و خطرناک / تلمیح به داستان لیلی و مجنون / مجنون: نماد انسانی با عشق راستین / جانبخشی: داستان گفتن نی / تناسب: حدیث، قصه / واج آرایی: « = »

بازگردانی: نی داستان پرخطر و دشوار راه عشق را بازگو می‌کند. نی داستان عشق عاشقان راستین را می‌گوید.

پیام: دشوار و پر خطر بودن راه عشق

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست



قلمرو زبانی: محرم: رازدار / هوش: آگاهی / را: اضافه گسسته / **قلمرو ادبی:** هوش: استعاره از عشق / بی هوش: استعاره از عاشق / متناقض نما: محرم هوش بودن بی هوش / زبان: مجاز از سخن / اسلوب معادله / واج آرای صامت «ش» / تناسب: زبان، گوش / جناس: هوش، گوش / واژه آرای: هوش، جز / جانبخشی، تشبیه: گوش مشتری زبان است

بازگردانی: حقیقت عشق را هر کسی در نمی‌یابد، تنها عاشق (بی هوش) محرم راز عشق است، همان گونه که گوش برای درک سخنان «زبان»، ابزار مناسبی است.

پیام: شایستگی عاشق برای آگاهی از رازها

۱۵- در غم ما روزها بیگانه شد / روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: غم: منظور غم عشق است / بیگانه: غروب، نابهنگام / سوز: سوز و گداز / **قلمرو ادبی:** بیگانه شد: کنایه از اینکه سپری شد / روزها: مجاز از عمر / جناس: روزها، سوزها / واج آرای: «ر»، «ا» / واژه آرای: روزها / قافیه دوگانه (رشته انسانی)

بازگردانی: همه عمر ما با سوز و گداز عاشقانه به پایان رسید و روزگارمان باغم و اندوه گذشت.

پیام: عاشق همیشه اندوهگین است.

۱۶- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست / تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: باک: ترس / رو: برو / باک نیست: اشکالی ندارد، مهم نیست / مرجع «تو»: عشق / **قلمرو ادبی:** روزها: مجاز از عمر / جان بخشی: گو روزها برو / تو، ای عشق بمان: جانبخشی / جناس: پاک، باک / واژه آرای: تو / تضاد: رو، بمان

بازگردانی: اگر روزهای عاشق با اندوه سپری شود مهم نیست، ای عشق! تو پایدار و جاودان بمان، زیرا غیر از تو موجود پاک وجود ندارد.

پیام: ارزشمندی عشق

۱۷- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد / هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: هر که: هر کس / روزی: رزق / **قلمرو ادبی:** ماهی: استعاره از عاشق واقعی، عارف راستین / سیر شد: کنایه از دلزده شد، بیزار شد / آب: استعاره از عشق / اسلوب معادله / تناسب: ماهی، آب / روزش دیر شد: کنایه از عمرش تباه شد / روزی: استعاره از عشق / جناس: سیر، دیر / واژه آرای: هر که / آبش: جهش ضمیر، او از آب ... / جناس ناهمسان: روز، روزی



بازگردانی: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، ملول و خسته می‌گردد.

پیام: اشتیاق پایان ناپذیر عاشق

۱۸- درنیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی: دریافتن: فهمیدن، درک کردن / والسلام: تمام شد؛ دیگر هیچ / **قلمرو ادبی:** پخته: کنایه از عارف راستین و باتجربه / خام: کنایه از انسان بی بهره از عشق / تضاد: پخته، خام

بازگردانی: کسی که عاشق نباشد حال عاشق راستین را درک نمی‌کند؛ پس بهتر است سخن را کوتاه کنم و به پایان برسانم.

پیام: انسان خام سخن انسان پخته را در نمی‌یابد.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

■ چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور (فخرالدین اسعد گرگانی) / دستور: وزیر
گر ای‌دونک دستور باشد کنون / بگوید سخن پیش تو رهنمون (فردوسی) / دستور: اجازه

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیر شدن» و «بی‌گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد / روزگارش برد و روزش دیر شد

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد / خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

آری، می‌توان آن‌ها را معادل هم دانست؛ زیرا هر دو، مفهوم «تباہ و تمام شدن» وجود دارد و می‌توان به جای هر دو معادل «تمام شدن» را آورد.

۳- نقش دستوری گروه های مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

یار من: گروه مسندی؛ یار: هسته؛ مسند / من: مضاف الیه // اسرار من: گروه مفعولی؛ اسرار: هسته؛ مفعول / من: مضاف الیه

قلمرو ادبی

۱- بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان بررسی کنید.



الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد

در این بیت واژه‌های «نیست باد» جناس همسان دارند؛ زیرا در لفظ دقیقاً یکسان اما در معنی با هم متفاوتند. در مصراع اول «نیست باد» به معنی «باد هوا نیست» اما در مصراع دوم «نیست باد» یک فعل دعایی و به معنای «نابود شود» به کار رفته است.

ب) نی، حریف هر که از یاری بُرید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید

دو واژه «پرده» جناس همسان دارند؛ زیرا یکمی به معنای «نغمه و آواز یا نت» و دومی به معنای «حجاب» است.

اسلوب معادله

تصویر سازی

گزارش

www.jafarisaeed.ir

- ۱- یک مصراع مصداق و مثالی برای مصراع دیگر است.
- ۲- دو مصراع از نظر نحوی از هم جدا هستند و معمولاً هیچ حرف پیوندی میان دو مصراع نیست.
- ۳- می توان جای مصراع ها را عوض کرد یا میان آن ها علامت مساوی (=) نهاد.
- ۴- پیوستگی میان دو مصراع بر پایه تشبیه است؛ ولی اسلوب معادله تشبیه به شمار نمی رود.
- ۵- می توان بعد از مصراع نخست «همان طور که» نهاد.
- ۶- این آرایه بیشتر در اشعار سبک هندی دیده می شود.

نمونه:

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود(گزارش) / پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود (تصویرسازی)
 ریشه نخل کهنسال از جوان افزون تر است (تصویرسازی) / بیش تر دل بستگی باشد به دنیا پیر را (گزارش)
 پای خوابیده به فریاد نگردد بیدار(تصویرسازی) / بند با عاشق بیدل چه تواند کردن (گزارش)
 عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را (گزارش) / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را (تصویرسازی)
 سعدی از سرزنش غیر ترسد هیئات (گزارش) / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را (تصویرسازی)

۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد (صائب تبریزی)

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی بر قرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «**اسلوب معادله**» می‌گویند.

توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

■ عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را (زیب‌النسا)

■ شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی / آشنایان را در ایام پریشانی بپرس (سلیم طهرانی)



- عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را / سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را (غنی کشمیری)
- در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی‌روزی است روزش دیر شد

زیرا مصراع دوم معادلی برای مصراع نخست است؛ افزون بر این، هر مصراع یک مفهوم کامل دارد و وابسته مصراع دیگر نیست.

قلمرو فکری

۱- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی: نماد مولانا یا انسان آگاه و عارف کامل و آشنا به حقایق جهان مینوی است

نیستان: نماد عالم معنا یا همان میهن اصلی انسان

۲- کدام بیت، به این سخن مشهور «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

۳- حافظ، در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

پیام: هر فردی، حقیقت عشق را نمی‌فهمد و هر کس بر شالوده تصوّر و گمان خود درباره آن سخن می‌گوید.

ارتباط با ==> هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من برگ گاهی نیست

پیام: بی‌ارزش بودن عمر در صورت نبود عشق

ارتباط با ==> روزها گر رفت، گو رو باک نیست / تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

۴- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

| شماره بیت | مفهوم |
|-----------|--|
| سیزدهم | دشواری و پرخطر بودن راه عشق |
| هفتم | ظاهر نشانه‌ای از باطن است |
| هفدهم | اشتیاق پایان ناپذیر عاشق |
| دوازدهم | نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق |
| دهم | تأثیر عشق بر هستی |



گنج حکمت: آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب باشد، یاد کن.

گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟! اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را برآرد.»

قلمرو زبانی: درویش: تهیدست و صوفی / تو را: «را»ی دارندگی / تجلی: جلوه گری / قرب: نزدیکی (هم آواوازه؛ غرب: باختن) / حضرت: بارگاه / تاب: تابش، فروغ / جمال: زیبایی، منظور خداوند است / زد: تابید / مرا از خود یاد نیاید: من خودم را نیز فراموش می‌کنم / چون: چگونه / چون: هنگامی که / گزیدن: انتخاب کردن (بن ماضی: گزید، بن مضارع: گزین) / مستغرق: غرق شده / مرجع «او»: بنده ای که مستغرق حق شده / عرضه دادن: ارائه دادن / برآوردن: اجابت کردن (بن ماضی: برآورد، بن مضارع: برآور) **قلمرو ادبی:** پادشاه، درویش: تضاد / چون نخست و دوم: جناس / از تو چون یاد کنم?!: پرسش انکاری / دامن کسی را گرفتن: کنایه از متوسل شدن /

بازگردانی: پادشاهی به درویشی گفت آن زمان که به درگاه خدا، نزدیک می‌گردی و تجلی حق را می‌بینی، به یاد من هم باش.

درویش گفت: «چون من به بارگاه ایزدی می‌رسم و نور زیبای خداوند بر من می‌تابد، من خودم را نیز از یاد می‌برم؛ چگونه به یاد تو باشم؟! اما هنگامی که خداوند بنده‌ای را انتخاب کرد و غرق خود گردانید، هر کس به او متوسل شود و از او حاجتی بخواهد، بدون آنکه آن بزرگ، خدا را یاد کند و حاجت حاجتمند را به خداوند عرضه دهد، خداوند، آن حاجت را برآورده گرداند.»

فیہ ما فیہ؛ مولوی